

فقدان دولت مدرن و پیآمدهای آن در خاورمیانه عربی

دکتر حسین دهشیار

استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی

چکیده

یکی از مهمترین ویژگی‌های قابل مشاهده در بسیاری از کشورهای خاورمیانه عربی عدم رویت دولت ملی (مدرن) می باشد. حضور دولت ملی دلالت بر وجود همزمان دو واقعیت متعارض دارد. از یک سو شاهد تمرکز مشروعیت و از سوی دیگر مشاهده گر پراکندگی قدرت هستیم. این به معنای وجود مسئولیت روبه ای در کنار مسئولیت کیاستی است. به دلیل نبود شاخص های دولت ملی یعنی توانایی در کسب منابع از مردم، توانایی در توزیع منابع، توانایی در سامان دهی مناسبات اجتماعی و توانایی در ایجاد نظم، بی ثباتی سیاسی در گستره وسیعی از خاورمیانه عربی یک واقعیت انکارناپذیر است. پس جای تعجب نیست که بسیاری از کشورهای خاورمیانه عربی درگیر با گسل های امنیتی، گسل های ظرفیتی و گسل های مشروعیتی هستند. تا زمانیکه دولت ملی حیات طبیعی در این منطقه به دست نیاورد بی ثباتی مزمن سیاسی تداوم خواهد داشت.

واژه های کلیدی: دولت ملی، مسئولیت روبه ای، مسئولیت کیاستی، تمرکز مشروعیت، دولت های

مدرن خاورمیانه عربی.

یکی از بزرگترین معضلاتی که اکثر قریب به اتفاق کشورهای خاورمیانه با آن مواجه هستند این واقعیت است که تحقق توسعه در تمامی سطوح و ابعاد آن مواجه با مشکلات فزاینده می‌باشد. سؤالی که مطرح می‌شود این می‌باشد که چرا دستیابی به توسعه در مفهوم گسترده و امروزی آن امکان تحقق را پیدا نکرده است. محققاً دلایل فراوان ساختاری، شخصیتی، خرد و کلان را می‌توان مشخص نمود و تحلیل‌های تک بعدی و چند بعدی را به صحنه آورد. آنچه به وضوح در اکثر قریب به اتفاق کشورهای خاورمیانه محرز است این می‌باشد که فرایند دولت‌سازی تکامل نیافته است و دولت مدرن در شکل کارآمد آن حیات نیافته است. در گستره خاورمیانه عربی این کاستی کاملاً محرز است که دولت مدرن برخلاف کشورهای توسعه یافته فرصت تجلی پیدا نکرده است. علل متعددی را می‌توان بیان کرد که در قالب آن به طرح چرایی ضعف توسعه در این جوامع پرداخت اما آنچه در اکثر قریب به اتفاق این جوامع نبود آن واضح است همانا حضور دولت ملی است. اینکه چرا چنین سطح نازلی از توسعه و ترقی در تمامی حیطه‌ها و بویژه حیطه اقتصادی کشورهای منطقه وجود دارد. محققاً دلایل عمده و متفاوتی را می‌توان ذکر کرد. اما ویژگی که اکثر قریب به اتفاق کشورها آن را تجربه می‌کنند: عدم وجود کلیتی به نام دولت مدرن است. فقدان دولت مدرن که بسیاری نیز بر آن نام دولت ملی اطلاق می‌کنند برجسته‌ترین مانع توسعه می‌تواند مطرح شود. از این روی مقوله دولت مدرن به کار گرفته می‌شود که پدیده‌ای چند بعدی است. ملاحظات نهادی، عقلانی، فرهنگی و اجتماعی هستند که حیات بخش دولت مدرن (ملی) هستند. پس اگر دولت مدرن حضور ندارد، ریشه‌های چند وجهی را به صحنه می‌آورد و مانع می‌گردد که به تحلیل تک بعدی گرفتار شویم. فرایند شکل‌گیری دولت‌سازی در کشورهای خاورمیانه کامل نگشته است و چنین نهادی در شکل قوام یافته آن به وجود نیامده است. دولت مدرن در جوامع غربی کاملاً قابل رؤیت است. دولت‌سازی در این جغرافیاها به پایان رسیده است و حال مرحله بعدی یعنی ضرب تدریجی دولت‌های مدرن (ملی) و حیات یافتن ساختارهای فراملی به عنوان جایگزین آغاز گشته است که اتحادیه اروپا، بارزترین نماد این واقعیت است. در خاورمیانه معضل و مشکل برخلاف اروپا ضعف در ایجاد دولت مدرن و در نتیجه سطح پائین و غیر قابل قبول توسعه است. دولت در مفهوم حقوقی آن در خاورمیانه قابل رؤیت است اما دولت در مفهوم مدرن آن با توجه به شاخص‌های دامنه دولت (میزان کنترل جغرافیایی)، ظرفیت دولت (میزان ارائه خدمات رفاهی و عمرانی) و مشروعیت دولت (میزان حقوق فردی، اجتماعی و

مسئولیت‌پذیری ساختار قدرت) به روشنی در جوامع خاورمیانه هنوز حیات نیافته است. دولت مدرن در شکل تکامل یافته آن به وجود نیامده و فرایند دولت‌سازی در خاورمیانه هنوز کامل نگشته که منجر به پی‌آمدهای نامطلوب در رابطه با سطح توسعه شده است و دولت مدرن، امکان و فرصت انباشت سرمایه را به وجود می‌آورد، سطح قابل قبولی از امنیت در تمامی ابعاد را فراهم می‌کند، تمرکز خشونت مشروع و کنترل را ممکن می‌سازد و ماهیت عقلانی را به ساختار قدرت اعطا می‌کند. دولت مدرن (ملی) به معنای وجود مرکزیت اقتدار و مرکزیت قدرت است. اگر هم تقسیم قدرت و اقتدار به هر دلیلی ضرورت یابد به این دلیل است که عملکرد و کارآمدی دولت، ملی را افزایش دهد. در هر نوع توسعه و هر سطحی از آن نیازمند یک دولت پویا، توانمند و فراگیر است. دولت مدرن تنها بستر مساعد برای حیات یافتن این ویژگی‌ها است. دولت‌های خاورمیانه فاقد پویایی، توانمندی و فراگیری هستند چرا که مدرن نیستند و ماهیت ملی ندارند. فرایند دولت‌سازی مدرن در این جوامع کامل نگشته است. فرایند دولت‌سازی مدرن یا در این جوامع نوپا است، و یا اینکه به شدت آغشته به بحرانهای گوناگون است، یا اینکه به طور همزمان از هر دو واقعیت زجر می‌برد. برای حیات دادن به توسعه در تمامی ابعاد اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در وهله اول باید دولت مدرن (ملی) به عنوان یک ساختار وجود داشته باشد تا الزامات و ابزار، منابع و مشروعیت‌های ضروری به وجود آیند که در چارچوب آن توسعه امکان پذیر شود. این ساختار در شکل مدرن آن در خاورمیانه وجود ندارد.

فقدان خود مختاری، فقدان توسعه

کشورهای خاورمیانه عربی که در حیطه‌های مختلف تنوع فراوان را به نمایش می‌گذارند همگی بی‌بهره از حضور دولت مدرن (ملی) هستند. این بدان معنا است که دامنه دولت، ظرفیت دولت و مشروعیت دولت در شکل تعریف شده آن وجود ندارد. کنترل بر تمامی جغرافیای کشور به وسیله حکومت مرکزی وجود ندارد که این خود نشان از محدودیت دامنه دارد. دولت‌های خاورمیانه در ارائه خدمات رفاهی و عمرانی مورد نیاز مردم ناتوان هستند که این بیانگر کاستی در حیطه ظرفیت است.

زمانی که صحبت از دولت مدرن می‌کنیم، نگاه و توجه معطوف به ساختار دولت است و منظور ملت - دولت نمی‌باشد. ملت - دولت تنها هنگامی امکان‌پذیر است که دولت ملی (مدرن) وجود

داشته باشد. در محیطی که پدیده ملت دولت هنگامی به وجود می‌آید که مردم اشتراک گسترده‌ای در رابطه با هویت زبانی، مذهبی و سمبلیک نشان می‌دهند (Tilly, 1990).

برخلاف خاورمیانه عربی در اروپا این پدیده حیات یافته است و دولت و ملت در کنار هم شکل گرفته‌اند. برای تحقق ملت به عنوان یک پدیده اندام وار گریزی جز استقرار دولت مدرن نیست (Greenfeld, 1992/21).

هنگامی تحقق می‌یابد که در ابتدا دولت ملی به وجود آید که این ساختار جایگزین آن شود.

منظور از دولت مدرن یا ملی وجود ساختاری است که برخوردار از تمرکز باشد. یک چنین ساختاری خود مختار و تفکیک شده است که در یک جغرافیای مشخص و دارای مرزهای معین انحصار اعمال ترجیحات خود را دارا می‌باشد. اما اینکه چرا نیاز به دولت مدرن است برخاسته از استدلالهای متفاوتی می‌باشد که همگی از اعتبار برخوردار هستند. این توجیها هر کدام از بعدی خاص به موضوع توجه می‌کند.

۱. توجیه نهادی^۱

بر اساس این توجیه حضور دولت مدرن الزامی است چرا که سیستم اقتصاد بین‌المللی که سرمایه‌داری است افزایش و انباشت سرمایه، تمرکز سرمایه در کنار نهادینه شدن کنترل داخلی را شرط لازم برای تحقق توسعه می‌یابد (Sprut, 1994/5).

انباشت سرمایه ضروری است زیرا که تحقق رفاه نیازمند گسترش تولید کالا و یا تولید دانش است و برقراری زیرساخت‌های تولیدی در وهله اول نیازمند سرمایه‌گذاری فراوان است. در وهله دوم، کارآمد بودن فرایندهای تولیدی طلب‌گر سرمایه‌گذاری فراوان برای نوآوری تکنولوژیک می‌باشد. اینکه کشورهای خاورمیانه توسعه متعارف را تجربه نکرده‌اند در چارچوب این استدلال، به علت ناتوانی دولت در کمک به تسهیل انباشت سرمایه و تحقق امنیت در سطح جامعه است. تنها دولت ملی از یک چنین ظرفیت و توانی برخوردار است. سرمایه‌دار تنها در صورتی به سرمایه‌گذاری بلند مدت اقدام می‌کند که مطمئن باشد، برگشت سرمایه مواجه با خطر نیست و مواجه با بی‌ثباتی و تحولات غیرقابل پیش‌بینی در حیطه سیاسی به علت وجود عدم کنترل واحد سیاسی در کشور نمی‌باشد. برای برآوردن نیازهای اقتصادی و پاسخگویی به خواست‌های مردم،

نیاز به تولید در داخل و توانایی برای رقابت در صحنه اقتصاد بین‌الملل است. به همین دلیل وجود یک دولت بهره‌مند تمرکز مشروعیت و قدرت، کنترل بسیط در گستره جغرافیایی و توانایی در تسهیل انباشت سرمایه در داخل و رقابت در قلمرو اقتصاد جهانی ضروری است. به دلیل عدم تکامل فرایند دولت‌سازی و شکل‌گیری دولت مدرن، کشورهای خاورمیانه در داخل مواجه با عقب‌ماندگی فزاینده در حیطه‌های مختلف حیات اجتماعی و در صحنه جهانی ناتوان از حضور فعال و رقابتی هستند. انباشت سرمایه در کشورهای خاورمیانه در اندازه‌های ضروری برای ایجاد توانایی توسعه متوازن در داخل و رقابت در صحنه جهانی وجود ندارد چرا که برای انباشت سرمایه ضرورت بر وجود دولت مدرن است. دولت ملی و انباشت سرمایه دو پدیده در هم تنیده هستند. این بدان معناست که دولت مدرن و قدرت به موازات یکدیگر حرکت می‌کنند. در بستر انباشت سرمایه - قدرت است که «نه تنها تولید اقتصادی و اعمال زور حکومت افزایش می‌یابد بلکه قدرت سیاسی و نهادی او نیز افزایش می‌یابد» (Wallerstein, 1974, 136). توجیه نهادی، بیان می‌دارد که دولت مدرن برای اینکه سیستم اقتصادی در داخل قادر به انجام وظایف خود باشد و در صحنه جهانی رقابت کند می‌بایستی شکل بگیرد. دولت به جهت اینکه از انحصار اعمال زور مشروع برخوردار است قادر است که امنیت ضروری برای اینکه سیستم اقتصادی در داخل و خارج بتواند وظایف خود را انجام دهد فراهم کند (Jagers, 1992, 29). بورژوازی داخلی برای اینکه بتواند بنای توسعه را حیات دهد نیازمند وجود امنیت است که تنها دولت مدرن قادر است آن را در شکل شروع به وجود آورد. در کشورهای خاورمیانه بورژوازی داخلی از رشد لازم برخوردار نیست و فاقد استحکام و استقلال است. رشد بورژوازی داخلی به شکل منطقی و مطلوب آن حیات نیافته است چرا که دولت ملی وجود ندارد. دولت مدرن (ملی) تنها شکل ساختار قدرت است که قادر است «کالای مثبت»^۱ که شرط لازم برای حیات یافتن و رشد بورژوازی داخلی است را فراهم کند. کالای مثبت آن چیزی است که دولت براساس ماهیت و توانمندیهای خود که مبتنی بر خلاقیت سازنده است به وجود می‌آورد. امنیت صلح و قانونمندی از جمله این کالاها هستند. این کالاها بازتاب فعالیت کنشی دولت هستند و شکل انفعالی ندارند. برای ایجاد توسعه وجود نیروی اجتماعی به نام بورژوازی داخلی که مستقل و قدرتمند باشد شرط لازم می‌باشد و این نیروی اجتماعی تنها هنگامی فرصت رشد و تکامل پیدا می‌کند که دولت ملی را در کنار خود

بیابد. دولت‌های خاورمیانه در بسیاری از موارد توانسته‌اند «کالاهای منفی»^۱ از قبیل دفاع از کشور در برابر حمله کشورهای خارجی را به وجود آورند اما محققاً در رابطه با کالاهای مثبت با شکست فاحش روبرو بوده‌اند و مخصوصاً از ایجاد امنیت که نیاز اساسی بورژوازی داخلی است قاصر بوده‌اند (Rotberg, 2002, 85).

با توجه به چارچوب نظری توجیه نهادی متوجه می‌شویم که از بعد اقتصادی چرا ضرورت وجود دولت مدرن حیاتی برای شکل دادن به توسعه است. دولت ملی شرط لازم برای شکل گرفتن بورژوازی داخلی در قامت مستقل و کارآمد می‌باشد. موتور توسعه در قلمرو اقتصادی وجود این نیروی اجتماعی است که نقش مترقی و پیشرو در بنیان نهادن ترقی و توسعه بازی می‌کند.

۲. توجیه قدرت مسئول

استدلال دیگر برای اینکه چرا نیاز به دولت ملی است همانا «توجیه قدرت مسئول»^۲ است. دولت مدرن برخوردار از تمرکز خشونت مشروع در دستان خود است. تمرکز خشونت مشروع و کنترل سبب ایجاد انسجام و یکپارچگی در اجتماع می‌شود (Bauman, 1990, 27). به دلیل وجود گسل‌های فزاینده قومی، زبانی، قبیله‌ای، مذهبی و نژادی ضرورت نیاز به تمرکز خشونت در دستان حاکمیت و کنترل گستره جغرافیای حیاتی برای مدیریت ساعت و دمکراتیک این گسل‌ها می‌باشد. در بعضی از مناطق خاورمیانه این گسل‌ها در سطح جامعه خودنمایی می‌کنند و منازعات عمیق و گسترده را دامن زده‌اند. در دیگر جوامع خاورمیانه تفاوت‌های قومی، قبیله‌ای، نژادی، مذهبی و زبانی سبب‌ساز وجود منازعاتی شده‌اند که به شکل خاموش و «پادری»^۳ آماده فعال شدن هستند. حتی در بعضی از جوامع شاهد «رژیم‌های مبتنی بر یک طایفه هستیم» (Colines, 2004, 225). وجود این گسل‌های عمیق و گسترده در کشورهای خاورمیانه سبب شده است که مردم در قابلیت ساختار قدرت برای ایجاد فضای مساعد مستعد برای ترقی و توسعه شک فراوان داشته باشند. دولت مدرن دارای این ویژگی است که بهره‌مند از

1. Negative Goods
2. Responsible Power explanation
3. Dormant

«خودمختاری»^۱ در برابر علل حیات بخش گسل ها در جامعه است. ساختار قدرت که ماهیت مدرن نداشته باشد به ضرورت وابسته و وامدار به یکی از گسل ها، خواه قومی، مذهبی و غیره می باشد و بدین روی منازعه و خشونت را دامن می زند، چون به ضرورت فاقد ماهیت ملی می شود و حیات خود را وابسته به یکی از مؤلفه های گسل می یابد. دولت مدرن به ضرورت ماهیت خودمختار است. (Frost, 1986, 89). در جامعه ای که گسل ها عدم خودمختاری ساختار قدرت را سبب می شود، دولت مسئولیتی نسبت به مردم احساس نمی کند. در چنین جامعه ای هویت ملی به دلیل عدم حضور دولت ملی (مدون) حیات نمی یابد. هر قدم، دسته، گروه و قبیله ای برای خود هویت مشخصی دارد و احساس وابستگی فراتر از ماهیت بومی بروز نمی کند. ساختار قدرت در چنین وضعیتی حمایتی فراتر از وابستگی های قومی، قبیله ای، نژادی و مذهبی دریافت نمی کند. همبستگی و انسجام در بستر چنین واقعیتی به وجود نمی آید و به دلیل آن ساختار قدرت حمایت ضروری برای حیات بخشیدن و یا تسهیل فرایند توسعه را در برابر نمی یابد. تنها دولت ملی که ماهیت آن خود مختار است از حمایت ملی و در نتیجه توانایی برای حیات دادن به همبستگی و انسجام برخوردار و زبانی حرکت نمی کند بلکه مبنای عملکرد او ملاحظات ملی است. تنها دولت مدرن مسئولیت پذیر است و ضرورت پاسخگویی را احساس می کند زیرا بازتاب نیازهای کلیت جامعه است و وابسته به یک جغرافیای خاص و یا قوم و قبیله مشخص نیست. توجه شود که دو نوع مسئولیت وجود دارد. تمامی ساختارهای قدرت چه مدرن و چه غیر مدرن بهره مند از مسئولیت رویه ای^۲ هستند چرا که در تمامی قوانین اساسی کشورها ذکر شده است. در قانون اساسی تمامی کشورها ذکر شده است که دولت ها چه وظایف حقوقی و قانونی در برابر مردم دارند. این مسئولیت در برابر کلیت جامعه و بدون توجه به تفاوت های مبتنی بر گسل های اجتماعی است نوعی دیگر از مسئولیت است که برآمده از الزامات حقوقی نیست. این نوع مسئولیت برخاسته از خصلت ها و ویژگی های ساختار قدرت است. این مسئولیت براساس تعریفی که ساختار قدرت از منبع قدرت خود می کند، براساس وقوفی که به تقدم حیات جامعه بر حکومت دارد و براساس فهمی که از طبیعی بودن حقوق اراده می دهد به وجود می آید.

1. autonomy

2. Procedural Responsibility

«مسئولیت کیاستی»^۱ تنها در جغرافیاهایی وجود دارد که دولت مدرن در آن خودنمایی می‌کند، چرا که این دولت‌ها بازتاب خواست مشترک نخبه‌گان و شهروندان هستند. در یک فضای مدنی است که دولت مدرن به موازات حیات می‌یابد. توسعه در بعد غیر اقتصادی آن نیازمند وجود دولت مدرن است چرا که تنها در صورت وجود دولت مدرن است که حکومت مسئولیت‌پذیر و کارآمد فرصت تجلی می‌یابد. هنگامی مسئولیت کیاستی در گستره جامعه و به وسیله حکومت عرضه می‌شود که این آگاهی برای ساختار قدرت و این پذیرش وجود داشته باشد که از نظر حقوقی و زمانی مردم مقدم بر حکومت هستند و حقوق آنان ماهیت طبیعی دارد که به ضرورت حیات شکل گرفته است و وظیفه اولیه حکومت دفاع و احترام به این حقوق است. خودمختاری در جوامع خاورمیانه کالایی نایاب است و به تبع آن فقدان مسئولیت کیاستی بسیار پررنگ جلوه می‌کند. در چنین فضایی پرواضح است که دولت ملی وجود نداشته باشد چرا که هویت ملی ناپیدا می‌باشد. با در نظر گرفتن اینکه در اکثر قریب به اتفاق کشورهای منطقه خاورمیانه گسل‌های وسیع وجود دارند و ساختارهای قدرت حیات خود را غالباً به یکی از مؤلفه‌های حیات‌دهنده گسل‌ها مربوط می‌دانند پرواضح است که تصمیم‌گیرندگان بخشی از جامعه را شایسته توجه نیابند و به خواست‌های آنان توجه نکنند. این باعث می‌شود بخش‌هایی از جامعه در شکل حداقل آن به جامعه بی‌تفاوت و در شکل حداکثر آن به خصومت و خشونت نسبت به کلیت جامعه و ساختار قدرت پردازد. در چنین محیطی مؤلفه‌های ضروری برای قرار گرفتن بستر مناسب برای توسعه در ابعاد متفاوت آن تجلی نمی‌یابد. با در نظر گرفتن اینکه مسئولیت کیاستی هسته اصلی برای حیات یافتن «سیاست مداری»^۲ است (Jackson, 1995, 21-28) متوجه می‌شویم که تا چه اندازه‌ای وجود گسل‌های اجتماعی اثرات مخرب به استعدادپذیر ساختن جامعه برای توسعه را شکل می‌دهد. در صورتی که ساختار قدرت در کشور، ضرورتی برای توجه به احتمال پی‌آمدهای منفی تصمیم‌گیری نداشته باشد، عملاً به معنای از دست رفتن هر گونه پیش‌قدمی برای تحقق توسعه در اجتماع در تمامی ابعاد آن است. چونکه تفاوت‌های اجتماعی که برخاسته از گسل‌ها هستند، حکومت را تنها متوجه گروه‌هایی می‌کند که همسو با او هستند.

دولت مدرن حضورش به معنای حیات یافتن مسئولیت در بین تصمیم‌گیرندگان و ضرورت احترام گذاشتن و رعایت حقوق طبیعی در شکل‌های گوناگون آن به وسیله مسئولین حکومتی

1. Prudential Responsibility
2. Statecraft

است در غیر این صورت جایگاه خود را که منبع آن شهروندان هستند از دست رفته می‌یابند. توسعه تنها هنگامی امکان پذیر است که جامعه حق محور که با مسئولیت‌پذیری واضح و بارز ساختار قدرت وجود داشته باشد.

۳. توجیه انتخاب عقلانی

استدلال دیگر برای اینکه چرا حضور دولت مدرن برای تحقق توسعه در ابعاد متفاوت آن ضروری است همانا توجیه انتخاب عقلانی^۱ است. دولت مدرن از طریق فرصت دادن به حیات قانونمند و به تبع آن شکل گرفتن قابلیت پیش‌بینی در جامعه، بالاترین میزان عقلانیت را به وجود می‌آورد. در چارچوب تحلیلی ماکس وبر، توجیه قدرت مسئول، تحول جامعه را می‌توان براساس مبنای شکل‌گیری ساختار حکومت ارزیابی کرد (Guenther, 1968) برای اینکه تمرکز قدرت مشروع حاصل شود، نیاز به این است که حکومت خصلت سستی و یا مبتنی بر فره‌مندی را از دست بدهد و ماهیت عقلانی - حقوقی بیابد. این به معنای این است که ماهیت سیاسی ماهیت دو جانبه بیابد. شهروندان نقش وسیع و قاطع در متجلی ساختن فعالیت‌ها می‌یابند و جامعه مدنی نقش تعیین‌کننده در حیات دادن به گفتمان‌های مستقر در جامعه به دست می‌آورد. «به طور فزاینده‌ای حقوق بین‌الملل به تصدیق این نکته می‌پردازد که حکومت قدرتش را از رضایت کسانی که به آنها حکمروایی می‌شود به دست می‌آورند.» (Eckert, 2001, 50)

جامعه مدنی تنها در فضاهایی صورت تحقق می‌یابد که ساختار قدرت سیاسی و مردم، تنیدگی منافع، هویت، رجحان‌ها و دست‌آوردها را تصدیق کنند. زمانی که مبنای قدرت حکومت معیارهای شکل‌دهنده، گسل‌های اجتماعی است و هنگامی که مردم در چارچوب‌های سنتهای غیر پویا به حیات دادن و یا ارزیابی حکومت می‌پردازند کمتر توجهی به عقلانیت که بن‌مایه ضروری برای توسعه است را باید انتظار داشت. از علل عدیده عقب‌ماندگی در کشورهای خاورمیانه عدم تبلور عقلانیت در ساختار قدرت و اصولاً کلیت جامعه است. بوروکراسی که می‌بایستی سمبل عقلانیت باشد از کمترین میزان شفافیت، مؤثر بودن، و توانایی در تحقق اهداف تعیین شده برخوردار است. در صورتی که ساختار قدرت تصمیمات را براساس مؤلفه‌های غیرعقلانی، هویت دهد پرواضح می‌شود که کمترین امکانی برای حیات بخشیدن به توسعه متوازن در جامعه به وجود

نیاید. ساختارهای قدرت در خاورمیانه به لحاظ اینکه منبع قدرت را در مردم نمی‌یابند به ضرورت به سوی تصمیم‌گیری عقلانی گام برنمی‌دارند و مبنای تصمیمات، خط‌مشی‌های خود را بر ملاحظات غیر مدنی استوار می‌سازند. در جامعه‌ای که عقلانیت مبنای حیات‌بخش ذهنیت‌ها و داوری‌ها نباشد پرواضح است که تمامی مؤلفه‌های توسعه غیرقابل رؤیت باشند.

۴. توجیه فرهنگی

استدلال دیگر در رابطه با اینکه چرا حضور دولت مدرن از چنین اهمیت و اعتباری برخوردار است محققاً براساس «توجیه فرهنگی» می‌باشد. دولت مدرن، چارچوب ضروری و مورد نیاز برای مشروعیت بخشیدن به ارزش‌ها را فرصت تجلی می‌دهد. دولت ملی که بازتاب ملاحظات جامعه مدنی است برخوردار از مجموعه‌ای از ابزارها و توانمندی‌ها از قبیل انحصار اعمال زور می‌باشد. این توانمندیها، دولت مدرن را قادر می‌سازد که هنجارها و ارزش‌های مطلوب و مورد نظر خود را فرصت حیات دهد. هر جامعه‌ای برای ارتقاء و ایجاد فرصت برای تحقق توسعه نیازمند انسجام ارزشی و همسویی هنجاری است. دولت مدرن چنین امکانی را به وجود می‌آورد. توجه شود که انسجام و همسویی به معنای واحد بودن نمی‌باشد بلکه بر وجود مفاهیم جهان شمول انتزاعی و غیر ازلی تأکید دارد. همسویی ارزشی سبب ساز تقارن هنجاری بین حکومت و شهروندان می‌شود. مهمترین خواست هر حکومتی حفظ قدرت سیاسی است. در جوامعی که همسویی ارزشی وجود دارد تحقق بالاترین سطح توسعه امکان حفظ قدرت برای حکومت فراهم می‌کند. در خاورمیانه فرایند دولت‌سازی تکامل نیافته است و تعارضات ارزشی فزاینده در جامعه و از سویی دیگر بین ساختار قدرت و جامعه وجود دارند. حکومت‌ها برای حفظ قدرت به لحاظ تعارض ارزشی، تحقق توسعه رامبنای اقدامات خود قرار نمی‌دهند بلکه به سیاستهایی متوسل می‌شوند که کاملاً در تقابل با خواست‌های دولت‌های مدرن است. خلاء گسترده هنجاری در جامعه و بین حکومت و جامعه در کشورهای خاورمیانه از یک سو یکپارچگی داخلی را غیر ممکن می‌سازد و از سویی دیگر به تداوم منازعات داخلی و تشدید آن کمک می‌کند. در هر دو حالت ثبات حیات نمی‌یابد و امنیت و صلح داخلی به چالش گرفته می‌شود (Lumsden, 2004, 796).

جدا از اینکه الزامات داخلی را مطرح کنیم و یا تأکید را به سیاستهای استعماری قرار دهیم فرایند دولت سازی در کشورهای خاورمیانه تکامل یافته است. بدین دلیل تمرکز انحصاری زور مشروع و کنترل حیات نیافته است و از سویی دیگر حکومت قادر به انباشت قدرت مشروع نیست. به علت شکل نگرفتن دولت مدرن که پی آمد به غایت نرسیدن فرایند دولت سازی است، سه مجموعه از نیازهای جامعه حتی در شکل حداقلی آن هم تحقق نیافته است. تنها در صورت حضور دولت مدرن است که این سه نیاز اساسی جامعه برآورده می شود (Ignatief, 2003, 302). نیازهای اولیه به مانند آموزش و امنیت، نیازهای نهادی به مانند بوروکراسی کارآمد و دادگاههای مستقل و رسانه ها و نیازهای اقتصادی به مانند رفاه و ارتقاء شرایط زندگی توسعه در ابعاد متفاوت آن تنها هنگامی امکان پذیر است که ظرفیت های عقلانی، ارزشی، نهادی و مادی دولت به حد متعارف و مطلوب رسیده باشد که آن هم تنها در بستر تکامل یافتن فرایند دولت سازی و شکل گیری دولت مدرن امکان پذیر است. ضعف فزاینده توسعه در کشورهای خاورمیانه بدین روی است که مؤلفه های حیات بخش دولت مدرن حضور ندارند.

دامنه، ظرفیت و مشروعیت و دولت حقوقی

فرایند توسعه رابطه تنگاتنگی با فرایند دولت سازی دارد و این بدان معناست که هرچه ویژگی های مدرن که برخاسته از تکامل فرایند است فزونتر باشد به همان نسبت هم مایه انتظار سطح بالاتری از توسعه همه گیر را داشت. شرایط دنیا به شدت در حال تغییر و دگرگونی به جهت سرعت شدید تحولات تکنولوژیک، اقتصادی و ساختاری است. ما شاهد ظهور پویایی سیاسی واحد و مدون در امور بین الملل هستیم (Duffield, 2001, 162). زیرا که نتیجه طبیعی تکامل واحد سیاسی به عنوان یک نهاد تعیین کننده جز این نیست. در کشورهای که دولت های مدرن رویت پذیر هستند و توسعه در ابعاد متفاوت آن در سطحی مطلوب وجود دارد، شاهد حیات یافتن فرایند تکاملی جایگزین شدن دولت های ملی به وسیله نهادهای فراملی می باشیم که بارزترین نماد آن همانا اتحادیه اروپا است. اما در خاورمیانه نه تنها چنین فرایندی وجود ندارد بلکه حتی فرایند پیش نیاز یعنی دولت سازی در شکل ابتدایی آن است. به همین روی ساختار قدرت سیاسی از این توان برخوردار نیست که وظایف که دولت مدرن را که الزامات عصر جدید می طلبد برآورده سازد. از پی آمدهای وجود دولت مدرن همانا ثبات سیاسی، کارآمد بودن حکومت، سامان دهی فعالیت ها و جستجو برای پیدا کردن راهکارها برای کنترل فساد می باشد. در اکثر قریب به اتفاق

کشورهای خاورمیانه، ویژگی‌های ذکر شده وجود ندارند و این نماد تلخ این واقعیت است که دولت‌های ملی در صحنه نیستند. منظور از ثبات سیاسی، وجود مؤلفه‌های شکل‌دهنده نظم اجتماعی است که با توافق جامعه مدنی شکل گرفته است. کیفیت خدمات اجتماعی و میزان استقلال و شفافیت عملکرد بوروکراسی در انجام فعالیت‌ها، دلایل کارآمد بودن حکومت می‌باشند. سیاست‌های ساختار قدرت در رابطه با تسهیل نمودن فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی شاخص‌های سامان دهی باید در نظر گرفته شوند. توانایی حکومت در جلوگیری از اینکه مقامات رسمی به سوء استفاده از موقعیت خود پردازند، سمبل فسادستیزی است. در بطن ثبات سیاسی است که امکان توسعه پدید می‌آید. در بستر وجود یک دولت همراه با بسط فعالیت‌های اقتصادی و آزادسازی اجتماعی است که طبقات مولد (بورژوازی داخلی،...) به صحنه می‌آیند.

توانایی حکومت در اینکه وظایفش را به طور مؤثر انجام دهد و مبارزه با فساد در ابعاد متفاوت آن را در سرلوحه کارش قرار دهد، کمک وافر به این می‌کند که بورژوازی ملی مستقل فرصت رشد بیابد. بورژوازی ملی است که موتور توسعه در هر جامعه‌ای محسوب می‌شود. بورژوازی ملی مستقل، دخالت دولت در حیات اقتصادی را به جهت اینکه فاقد بنیادهای اقتصادی و مبتنی بر ملاحظات سیاسی است چالش می‌کند. بورژوازی ملی مستقل، پاسخگویی از جانب حکومت و مسئولیت‌پذیری او را تقاضا می‌کند در راستای اینکه بتواند بدون هراس سیاسی به اقدامات اقتصادی دست بزند. بورژوازی ملی مستقل، دموکراسی در شکل حداکثری آن را مطلوب می‌داند چرا که مانع از این می‌شود حکومت و یا طرفداران ساختار قدرت سیاسی از ابزارهای قدرت برای به دست آوردن ارزش افزوده استفاده کنند. بورژوازی ملی مستقل، خواهان رشد جامعه مدنی است چرا که مانعی می‌شود بر اینکه گروههای فشار طرفدار حکومت خواهان سهم اقتصادی به خاطر نزدیکی به حکومت شوند.

دولت مدرن، ثبات سیاسی، کارآمدی حکومت، سامان دهی فعالیت‌ها و فشارستیزی را به صحنه اجتماعی می‌آورند. اینها ویژگی‌های حضور یک دولت مدرن است. این خصصت‌ها در شکل مطلوب و حداقل آن در کشورهای خاور میانه وجود ندارد چگونه دولت ملی در این جوامع حیات نیافته است. ناتوانی در فرصت‌سازی برای توسعه نه تنها منجر به ایجاد فضای مساعد برای شکل گرفتن بحران‌های متفاوت شده است بلکه این خلاء را ایجاد کرده است که بازیگران مطرح بین‌المللی به مداخله در امور داخلی کشورهای خاورمیانه پردازند. این بدان معناست که حاکمیت ملی کشورهای خاورمیانه که دولت‌های مدرن آن را به وضوح تمام به نمایش می‌گذارند در

صحنه بین‌المللی و در نهادهای جهانی به چالش مستقیم گرفتار آید. اجزای سه گانه حاکمیت یعنی حاکمیت حقوقی، حاکمیت وستفالی، حاکمیت داخلی کشورهای خاورمیانه امروزه به وسیله نهادهای بین‌المللی و کشورهای مطرح به راحتی نقض می‌شوند.

حکومت‌ها برخلاف سده‌ها و دهه‌های گذشته قادر نیستند که در پناه مفهوم حاکمیت ملی اهداف خود را جدا از خواست مردم که به صورت آزاد بیان می‌شود دنبال کنند. کشورها در گذشته با استدلال به اینکه در جغرافیای تحت کنترل خود از استقلال حقوقی برخوردار هستند و اینکه به جهت مبانی نظری حاکمیت وستفالی اجازه دخالت در امور کشورها وجود ندارد و تکیه به این استدلال که در چارچوب حاکمیت داخلی، حکومت از اختیارات بلامنازع برخوردار است، از این امکان بهره‌مند بودن که براساس خواسته‌های خود بدون توجه به حقوق اتباع اقدام کنند (Krasner, 2004/87) اما با توجه به اینکه مفهوم سنتی حاکمیت ملی مورد استناد حکومت خاورمیانه دیگر پذیرفتنی نیست، عدم تکامل فرایند دولت‌سازی نه تنها پی‌آمدهای داخلی غیر مطلوب به وجود آورده است بلکه سبب ساز دخالت نهادهای بین‌المللی کشورهای برتر گشته است. به دلیل عدم وجود دولت مدرن و اینکه کشورهای خاورمیانه قادر نیستند با تکیه بر مفهوم سنتی حاکمیت ملی به طور مؤثر و کارآمد عمل کنند جامعه مواجهه با سه گسل عمیق و منازعه ساز گسل امنیتی، گسل ظرفیتی و گسل مشروعیتی می‌گردد (Eizenstat, 2005, 137).

نمی‌توان انتظار داشت که بورژوازی ملی به کارهای زیربنایی که اساس توسعه است در زمانی که اطمینانی در خصوص چشم انداز آینده وجود ندارد اقدام کند. این احتمال وجود ندارد که جامعه مدنی حیات باید زمانی که تکیه بر تفاوت‌های قومی، قبیله‌ای، زبانی، نژادی مبنای تصمیم‌گیری ساختار قدرت برای تقسیم منابع و مدیریت قدرت است. این امکان‌پذیر نمی‌باشد که حمایت مردم در رابطه با نیاز حکومت برای بسیج منابع جامعه وجود داشته باشد زمانی که ساختار قدرت، منبع قدرت و مشروعیت را در کلیت جامعه نمی‌یابد. اصل پیش‌بینی است که ایجاد اطمینان می‌کند. آسایش خاطر از برگشت سرمایه است که محرک بورژوازی ملی مستقل برای ریسک را به وجود می‌آورد که خود بستر ساز توسعه می‌گردد. ساخت قدرت در کشورهای خاورمیانه نتوانسته‌اند گروه‌های مسلح چالشگر را به زیر سلطه بکشند. منازعات و تفاوت‌ها را به کانال‌های مدنی منتقل کنند. کنترل ساختار قدرت سیاسی بر تمامی جغرافیای کشور کامل نیست. گسل امنیتی کاملاً محرز است. جوامع این کشورها، استعداد فراوانی را برای فرصت دادن به برپایی چالش نسبت به ساختار قدرت از خود نشان می‌دهند، دولت‌ها که هنوز به دولت‌های مدرن تبدیل

نشده‌اند ناموفق در برآوردن نیازهای سه گانه مردم نشان داده‌اند که این خود بستر مناسبی را برای حیات گرفتن بی‌ثباتی سیاسی به وجود آورده است. نیازهای اولیه از قبیل آموزش، بهداشت و رفاه در اختیار کثیری از مردم نیست.

ناتوانی در تأمین نیازها و خدمات مورد احتیاج مردم کمترین امکانی را برای تحقق زیربنای انسانی، فیزیکی و روانی لازم را که ارکان الزامی توسعه هستند فراهم نیاورده است. مشکل دیگری که به وضوح مطرح است، ضعف قانونمندی و موانع قانونی، اجتماعی و ارزشی سد راه مشارکت مردم در حیات جامعه است. ساختار قدرت سیاسی در خاورمیانه به لحاظ دغدغه در رابطه با مداخله خارجی و دغدغه در رابطه با ایجاد ثبات سیاسی مورد نظر در مسیری گام برمی‌دارد که نقض قوانین و مشروط نمودن مشارکت گریزناپذیر می‌شود. کاهش مشروعیت سبب ساز این می‌گردد که نیروهای مولد اجتماعی به لحاظ فقدان احساس امنیت، سرمایه‌های مادی، فیزیکی و روانی خود را به بیرون مرزهای جامعه منتقل می‌سازند و کاهش ظرفیت‌ها و منابع داخلی را شکل دهند.

در رابطه با پدیده توسعه در تمامی ابعاد اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی پرواضح است که کشورهای خاورمیانه در شرایطی نامطلوب در مقام مقایسه با غرب قرار دارند. در جغرافیای غرب، فرایند دولت‌سازی تکامل یافته و کامل شده است. دولت مدرن در صحنه است. «ویژگی کلیدی دولت ملی یعنی مرکز یک اقتدار و مرکزیت قدرت کاملاً متجلی شده‌اند» (Mazrui, 1980, 107).

در خاورمیانه به وضوح محرز است که مراکز متعدد اقتدار وجود دارند که اقتدار حکومت در مرکز را عملاً ملغی ساخته‌اند. مهم این است که این مرکز دارای اقتدار وسیع‌تر است بلکه آنچه از اهمیت فزاینده برخوردار است این نکته اساسی است که به لحاظ عدم تمرکز اقتدار در دستان ساختار قدرت سیاسی، مشروعیت نهادینه شده برای این نهاد وجود ندارد. ضعف مشروعیت منجر شده است که بورژوازی ملی مستقل که محور توسعه در غرب بوده در این جوامع از جای پای محکم برخوردار نباشد. ضعف وسیع این طبقه سبب شده است که وظیفه تاریخی را که کمک به شکل‌گیری دولت ملی و فراهم آوردن منابع لازم برای توسعه است را قادر به انجام نباشد. مشروعیت در جوامع خاورمیانه بین مراکز متعدد تقسیم شده است. در کنار تقسیم مشروعیت، شاهد وجود مراکز متعدد قدرت که با یکدیگر رقابت را به نمایش می‌گذارند به روشنی فراوان باشیم. انحصار اعمال زور شروع در اختیار حکومت نیست و قدرت اعمال زور مشروع در اختیار

منابع متعددی در گستره جامعه است. هر چند که در بسیاری از جوامع خاورمیانه، کنترل حکومت بر ابزار زور بیشتر است، اما این توانمندی بسیار آسیب‌پذیر است. فقدان انحصار قدرت، سبب ساز خدشه‌دار شدن مشروعیت ساختار سیاسی شده است. عدم تمرکز مشروعیت و قدرت منجر به ایجاد شرایط نامناسب برای بسط توسعه همه جانبه و متوازن گشته است. به همین روی کشورهای خاورمیانه به مانند کشورهای جهان سوم از نقطه نظر اقتصادی، جغرافیایی، اجتماعی و سیاسی جوامع تقسیم شده است (Hermassi, 1980, 172). به ضرورت همین فقدان تمرکز است که کشورهای خاورمیانه تنها قادر به انجام یک بخش از عملکرد دوگانه‌ای هستند که جوامع بهره‌مند از دولت مدرن آن را تجربه می‌کنند.

در سرزمین‌هایی که دولت مدرن در آنها حیات یافته است، حکومت وظیفه دو همزمان را انجام می‌دهد. یکی از وظایف داخلی و دیگری خارجی است. حکومت موظف به دفاع بیرونی است. این به معنای آن است که باید جلوی تجاوز خارجی گرفته شود. تقریباً تمامی کشورهای خاورمیانه، کم یا زیاد آن را انجام داده‌اند اما وظیفه دیگر که تمامی دولت‌های مدرن آن را انجام داده‌اند همانا سامان‌دهی داخلی است. دفاع خارجی و سامان‌دهی داخلی دو وظیفه اساسی و کلیدی هستند که دولت‌های مدرن آن را توأم با موفقیت انجام می‌دهد (Smith, 1983, 11, 17) اما در کشورهای خاورمیانه محققاً در حیطه سامان‌دهی داخلی به علت عدم وجود دولت مدرن مشهود نمی‌باشد.

برای ایجاد دولت نیاز به سرزمین و جمعیت است که از این نقطه نظر تمامی جوامع یکسان هستند. اما برای اینکه دولت ملی حیات یا به می‌بایستی در کنار دو ویژگی تمرکز اقتدار و قدرت، شاهد توانایی رخنه حکومت در جامعه و عناصر شکل‌دهنده آن باشیم. حکومتی می‌تواند در جامعه رخنه کند که از مشروعیت برخوردار باشد. زمانی که توانمندی برای رخنه وجود دارد باید از «قدرت زیربنایی»^۱ صحبت کرد.

نوع قدرت در اختیار حکومت‌ها در خاورمیانه نیست و باید آن را کالایی کمیاب قلمداد کرد. دولت‌ها در خاورمیانه فاقد قدرت زیربنایی هستند چون فاقد مشروعیت برای رخنه هستند. عدم رخنه به معنای عدم دسترسی به قدرت زیربنایی است «ظرفیت دولت برای اینکه عملاً در جامعه مدنی رخنه کند و تصمیمات سیاسی را از نقطه نظر لجستیکی در کلیت کشور پیاده کند»

(Mann, 1986, 113) حیات بخش قدرت زیربنایی است. پی آمد ناتوانی حکومت در رخنه در جامعه وسیع است که نماد آن فقدان توسعه و گسترده‌گی عقب‌ماندگی در تمامی زمینه‌هاست. در فضایی که حکومت به رخنه همه جانبه جامعه توفیق حاصل نکرده و به عبارتی مشروعیت خود را تمام عیار نساخته و مواجه با رقابت دیگر مراکز قدرت است نمی‌توان انتظار داشت که تمامی گروه‌ها، نمادها و افراد، مرزهای کشور را به رسمیت بشناسند خود را بخشی از کلیت ترسیم شده بر روی نقشه جغرافیایی قلمداد سازند، نمادهای دولتی را مشروعیت اعطا کنند، عملکرد آنها را پذیرا شوند و در نهایت اینکه بپذیرند که حکومت تمامی جنبه‌های زندگی آنان از فرهنگ تا اقتصاد را سامان‌دهی کند. با توجه به این نکات است که متوجه می‌شویم که چرا بسیاری از گروه‌ها، افراد و ساختارها در کشورهای خاورمیانه این حق را برای حکومت قابل نمی‌شوند که منابع مورد نیاز خود را از جامعه به دست آورد. به دلیل فقدان مشروعیت مرزها، نهادها، عملکرد، سیاست‌ها و الزامات حکومت است که فرصت حیات یافتن دولت مدرن درست نمی‌شود. با در نظر گرفتن واقعیات حاکم در خاورمیانه امکان الگو برداری از غرب برای شکل دادن دولت ملی وجود ندارد. از سویی دیگر هم الگوی جایگزین کارآمد هم متجلی نشده است. دولت به وجود می‌آید که مجموعه‌ای از فعالیت‌ها را انجام دهد. جنگ کردن از طریق از بین بردن رقبا و مخالفان در خارج از مرزهای کشور، دولت‌سازی، از طریق از بین بردن مخالفان در داخل کشور، محافظت و حمایت کردن، از طریق از بین بردن حامیان و وابستگان دشمنان (Tilly, 1985, 181) در خاورمیانه انجام این وظایف به گونه‌ای که در غرب اتفاق افتاد وجود ندارد و به شدت مسأله ساز خواهد شد اگر این چارچوب به وسیله کشورهای خاورمیانه دنبال شود، چرا که این فعالیت‌ها همگی در بستر خون و آتش در غرب شکل گرفت. به لحاظ اینکه سیاست‌های توده‌ای هنوز در غرب حیات نیافته بود و به دلیل اینکه ضرورت مشارکت توده‌ها در حیات سیاسی الزام آور نبود، حکومت‌های غربی دغدغه‌ای در رابطه با احترام به حقوق افراد و رعایت شأن انسانی نداشتند. پس در بطن سطح نازل مشارکت و عدم وجود نهادینه اعتقاد به وجود یک سری حقوق جهانشمول، دولت‌های مدرن به وجود آمدند. «دولت ملی به ضرورت یکپارچگی ارضی (تمرکز، تفکیک ابزار حکومت از دیگر سازمان‌ها و اعضا (به اضافه تمرکز) وسایل اجبار حیات یافت» (Tilly, 1975, 26-27).

امروزه در عصر موج چهارم دموکراسی سیستم بین‌الملل به سوی جامعه بین‌الملل و گسترش فزاینده رسانه‌های دسته جمعی به عنوان ابزار انتقال لحظه‌ای اطلاعات این امکان برای حکومت‌های

خاورمیانه وجود ندارد که با استفاده از خشونت و نادیده انگاشتن حقوق انسانی که وجه تمایز فرایند دولت سازی در غرب بود به این کار اقدام کنند. در عصر مشارکت وسیع سیاسی که در شکل حداقل مبتنی بر رای دادن است. و در شرایطی که سازمانها و نهادهای بین المللی از توان فراوان برای چالش سیاست‌های حکومت‌ها برخوردار هستند، قدرت مانور فراوان برای به کار بردن خشونت بر تکامل فرایند دولت‌سازی وجود ندارد. غرب در بطن یک ساختار اقتصادی در حال تکامل و عدم پایداری به مفاهیمی از قبیل حقوق، برابری و مسئولیت ساختار قدرت، فرایند دولت‌سازی را دنبال کردند. امروزه آشنایی انسان‌ها به حقوق شهروندی، بسط و توسعه مشارکت بسیار سخت می‌سازد که بتوان با توسل به خشونت و زور که در غرب رایج بود به حیات بخشیدن به دولت ملی توفیق حاصل کرد. «ساختن دولت در اروپای غربی هزینه فراوانی را در رابطه با...» به وجود آورد (Tilly, 1975, 71). مزیتی دیگر را که غرب از آن برخوردار بود که کمک فراوانی به تکامل دولت سازی نمود همانا وجود فرصت زمانی باید مطرح کرد. غرب چندین سد راه در اختیار داشت تا بتواند مخالفان داخلی و خارجی را مقهور کند و تمامی منابع جامعه را در اختیار خود قرار دهد. زمان طولانی این فرصت را به حکومت‌های غربی اعطا کرد تا بتواند خطاها را جبران کند، به مذاکره در صورت نیاز و بده بستان در صورت عدم وجود گزینه‌های دیگر پردازد و بهره‌مند از مزیت آزمون و خطا باشند. «دولت‌های غربی پانزده سال را در اختیار داشتند تا بر ضعف‌های خود غلبه کنند و...» (Strayer, 1970, 23).

کشورهای خاورمیانه از این پنجره زمانی چند صد ساله که در اختیار اکثر کشورهای اروپایی بود برخوردار نیستند. این جوامع زمان زیادی در اختیار ندارند که در صورت نیاز به فرایند مذاکره روی آورند و سعی کنند در بستر تعامل و بده و بستان بین گروه‌های مختلف، شکل‌گیری دولت ملی را امکان‌پذیر نمایند. ضرورت تلاش هر چه سریعتر برای شکل دادن به دولت ملی سبب ساز این واقعیت گشته است که توجه به گزینه بده و بستان، مصالحه نگردد، چرا که نیازمند زمان فراوان است. اما مشکل این است که زمان لازم برای برای بده و بستان نیست. از سوی دیگر هم امکان به کارگیری شدید خشونت به لحاظ ملاحظات بین المللی و ظرفیت‌های اجتماعی وجود ندارد. غرب به علت داشتن زمان به آهستگی در مسیر دولت سازی قدم برداشت و در هر مرحله با توجه به امکانات، نیازها و ظرفیت‌ها به پایه‌ریزی فرایند اقدام کرد. ابتدا دولت اقتدارگرا شکل گرفت و بعد قدرت متمرکز مرکزی به وجود آمد که سیستم قضایی، حقوقی و سیاسی را قوام داد و در نهایت هم نهادهای متناسب با عصر مشارکت همه جانبه در قلمرو حیات سیاسی جامعه فرصت

تجلی پیدا کردند. زمانی که ضرورت مشارکت در قرن نوزدهم به وسیله مردم و پیشروان اجتماعی به طور همه جانبه مطرح شد، تقریباً مراحل پایانی فرایند دولت سازی در پیش رو بود. «ملت-دولت‌های غربی از این شانس برخوردار بودند که بدترین مشکلات دولت سازی را قبل از اینکه مواجه با دغدغه‌های سیاست توده‌ای شوند از پیش روی بردارند» (Rokkan, 1975, 598).

دولت‌های خاورمیانه از این امکان برخوردار نیستند که بتوانند مرحله به مرحله جلو بروند، آنان به جهت فقدان زمان و ملاحظات بین المللی چاره‌ای جز این ندارند که فرایندی را که غرب در طول چند سده انجام داد در زمانی به شدت محدود انجام دهند و در عین حال این کار را نه از طریق به کارگیری خشونت و اعمال زور و بلکه در بطن توجه به حقوق شهروندی و احترام گذاشتن به الزامات برخاسته از سیاست توده‌ای که مبتنی بر حضور در پای صندوق‌های رای است به انجام برسانند. کشورهای خاورمیانه نه دارای منابع ضروری و نه دارای توان مدیریتی هستند که بتوانند این مراحل را جدا از یکدیگر پیاده سازند و به همین روی است که شاهد بی‌ثباتی وسیع و گسترده در این جوامع هستیم. البته توجه شود که این بی‌ثباتی به ضرورت شرایط سیاسی داخلی به روشنی قابل رویت نیست بلکه در لایه‌های زیرین جامعه به مانند یک آتشفشان آماده انفجار است. به دلیل این گستردگی نامریبی بی‌ثباتی که ناشی از ناتوانی برای حیات دادن به دولت ملی است شاهد انباشت هر چه وسیع‌تر بحران‌ها هستیم. از بحران مشروعیت تا بحران توزیع را در بر داریم. نمی‌توان مولفه‌های سیاست‌های توسعه گرا را فرصت تجلی داد اگر جامعه آماده انفجار به لحاظ فزاینده‌گی بحران‌ها باشد در خاورمیانه محققاً شاهد وجود دولت هستیم اما توجه شود که اینها دولت‌های حقوقی هستند و کمترین شباهتی به دولت‌های کارآمد و مؤثر دارند که ضرورت اولیه برای تحقق توسعه متوازن و همه جانبه است.

دولتهای مدرن از مشروعیت، اقتدار، دارا بودن انحصاری ابزار خشونت مشروع و توانایی در کسب درآمد از بطن جامعه برخوردار هستند در حالی که دولت‌های حقوقی تمامی این ویژگیها را بهره‌مند نیستند. تا زمانی که شاهد فقدان مشروعیت غیر مشروطها مرزهای کشور، فقدان نهادهای مؤثر دولتی، فقدان انجام اجتماعی مطلوب هستیم و تا زمانی که حکومت قادر نیست که نظم را در سطح کشور برقرار کند، ابزار اعمال خشونت را در انحصار خود درآورد و انحصار در اختیار داشتن مشروعیت را تجربه کند، نمی‌توان صحبت از وجود دولت مؤثر و به عبارت صحیح‌تر دولت ملی کرد کیفیت و میزان دامنه دولت، ظرفیت دولت و مشروعیت دولت نمادهای ضروری حضور دولت مدرن هستند (Bratton, 2006, 1067).

در کشورهای خاورمیانه عربی، دامنه دولت همه گیر نیست چرا که از نقطه نظر جغرافیایی حکومت بر تمام مناطق کشور کنترل ندارد. ظرفیت دولت به شدت محدود است چرا که عملاً قادر نیست وظایف ملی، خدماتی، آموزشی، بهداشتی را برای تمام مردم به شکل مطلوب آن فراهم آورد. در نهایت اینکه مشروعیت و دولت با چالش مواجه است چرا که سطح انتظار مردم در رابطه با حقوق فردی، اجتماعی و مسئولیت پذیری حکومت فراتر از آن چیزی است که در سطح جامعه وجود دارد. موانع پیش روی توسعه همه گیر باتوجه به نکات ذکر شده، ریشه در فقدان دولت ملی در کشورهای خاورمیانه است. در این منطقه «وضع موجود ارضی» وجود دارد که در بطن آن هم دولت‌های غیر موثر و توانمند وجود دارند (Turk, 1996, 627) که نمی‌توانند وظایف ضروری را انجام دهند. شکل‌گیری دولت مدرن، سنگ‌زیربنای حیات دهنده به ذهنیت توسعه خواه است.

نتیجه‌گیری

ویژگی همه‌گیر در تمامی خاورمیانه عربی فقدان دولت مدرن است. پی‌آمد انکارناپذیر این پدیده همانا گستردگی توسعه نیافتگی در تمامی ابعاد آن است. به دلیل فقدان انحصار اعمال زور مشروع و فقدان حضور اعضای دولت در رابطه با اعضاء منابع این استعداد را شکل نمی‌گیرد که توسعه همه‌جانبه پدید آید. فرایند دولت‌سازی در منطقه تکامل نیافته است. دولت در شکل غیر مدرن آن در صحنه وجود دارد. تمرکز قدرت و تمرکز مشروع در منطقه حیات نیافته چون که فرایند دولت‌سازی تکامل نیافته است. توسعه تنها در بطن وجود این دو تمرکز فرصت تجلی پیدا می‌کند. تنها در صورت وجود ثبات سیاسی که پی‌آمد حضور این دو تمرکز است که بورژوازی ملی مستقل که در طول تاریخ محرکه قوی توسعه بوده است امکان تجلی را پیدا می‌کند. در خاورمیانه عربی به دلیل فقدان این قوه محرکه که به معنای وجود دولت مدرن است شاهد تداوم معضلات و در نهایت عقب‌ماندگی باید باشیم.

References:

- Tilly, Charles,(1990).Coercion, Capital and European States, AD 990-1190, Cambridge: Basial Blackwell.
- Greenfeld, Liah,(1992).Nationalism: Five Roads toModernity, Cambridge: Harvard University press.
- Spruyt, Hendrick,(1994).The Sovereign State and its Competitor, Princeton: Princeton University, press.
- Wallerstein, manuel,(1974).The Modern World System, Vol.7. Sandiego: Ca: Academic Press.
- Jagers, Keith,(1992)."War and the Three Faces of Power: War Making and State Making in Europe and the Americas." Comparative Political Studies, vol.25, No1, April.
- Rotbery, Robert, I.(2002).The New Nature of Nation-State Failuer" The Washington Quarterly, Summer. Vol.25, No.3.
- Bauman, Zygmunt,(1990).Modernity & theHolocaust, Cambridge: Polity press.
- Colines, Kathleen.(2004)."The Logic of Clan Politics: Evidence From the Central Asia Trajectories" World Politics, January. vol. 56, No.1.
- Frost, m,(1986).Toward a Normative, theory of International Relations. Cambridge: Cambridge University press.
- Jackson, R.(1995)."The Situational Ethics of Statecraft, int. Nolan, ed. Ethics and Statecraft, West Port, CT: Praeger.

- Weber. Max.(1968).Economy and Society: An Outline of Interpretive Sociology, ed. Guenther Roth and Claus Wittich, Newyork: Bedminster press.
- Eckert, Army,(2001)."the non-Intervention Principle and international Humanitarian Intervetion", International legal Theory, Vol.7. No.1.
- Lumsden, Eleanor,(2004)."An Uneasy Pleace" Newyork Journal of International Peace and Politics, Vol.35, No.795.
- Ignatief, Michael,(2003).State Failuer and Nation Building in J.L Holzgreffe & Robert.O Keohane, eds. Humanitarian International, Cambridge: Cambridge University press.
- Duffield, Mark R.(2001).Global Governance of New Wars, London: Zed Press.
- Krasner, Stephen.(2004)."Sharing Sovereignty: New Institution for Security, International security, Vol.29, No.2, Fall.
- Eizenstat Stuart. E.(2005).John Edward Porter and Jeremy M.Weinstein. "Rebuildings Week States", Foreign Affairs, Vol.84, No.1, January/February.
- Mazrui, Ali, (1980)."The Triple Hertiage of the State in Africa", in Ali Kazancigil, ed., The State in Global Perspective, Aldershot: Gower.
- Hermassi, Elbaki,(1980).The Third World Reassessed, Berkeley: University of California, Press.

- Smith, Anthony D.(1983).State and Nation in the Third World,
Newyork: St.Martin's press.